

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه ی جلسات در یک نگاه:

مسئله بودن تعلیم و تربیت را ابتدا مطرح کردیم و اینکه از چه جهاتی مسئله هست. همین که تعلیم و تربیت در ابتدا سهل و ممتنع است. تعلیم و تربیت متناقض نما است. تعلیم و تربیت علت مشکلات است یا معلول مشکلات است؟! اینها بحث برانگیز است. تعلیم و تربیت سنتی ما و شرایط جدید جهانی چالش زیادی ایجاد کرده. به شناخت انسان باید رو آورد برای فهم درست تعلیم و تربیت و رویکرد ماهیت گرایانه و وجودگرایانه مطرح شد و اینکه رویکرد وجود گرایانه قابل قبول به نظر می رسد و هماهنگ با اندیشه ی اسلامی است. بعد بحث انسان را مطرح کردیم که مفاهیم مختلف در آن وجود دارد و مفهوم عاملیت را دنبال کردیم که به عنوان برآیند کلی تصویر انسان می شود آن را در دیدگاه قرآن در نظر گرفت و تفاوتش هم با رفتار بحث کردیم که در جهات مختلف این بررسی شد و زیرساخت های اساسی عمل، که ان را از رفتار جدا می کند زیر ساخت شناختی بود، زیرساخت گرایشی و همینطور زیرساخت ارادی؛

و گونه های مختلف عمل وجود دارد بیرونی و درونی و فردی و اجتماعی و و لازمه های عمل چه چیزهایی است؟ قابل انتصاب به عامل هست، مسئولیت آور هست، هویت ساز است و هنگامی که تحقق یافت عینی می شود و اثراتش از اختیار فرد خارج می شود. پویاست و امکان تحول در عمل انسان وجود دارد و از آنجا رو آوردیم به مفهوم تعلیم و تربیت که اگر قرار باشد به عنوان عمل در نظر گرفته بشود و جریان عملی که انسان با آن خودش را خواهد ساخت، دیده شود آن موقع یک چهره های معروفی از تعلیم و تربیت واقعاً تعلیم و تربیت نیستند اینها شبه تعلیم و تربیت هستند. یا تلقینی هستند که اختلال در آن زیرساخت شناختی رخ داده یا اکراه آمیز هستند که در زیرساخت گرایشی آنها مشکل وجود دارد یا تحمیلی هستند که در زیرساخت ارادی مشکل وجود دارد از سلب ها که بگذریم و به ایجاب بنگریم باید شناخت به صورت عقلانی در تربیت، لحاظ بشود و انگیزش درونی باید اهمیت داده بشود، انتخاب و گزینش مسئله ی مهمی هست در جریان تربیت

و رابطه ی تعلیم و تربیت هم بحث کردیم که رویکرد وحدت درون آن وجود داشت که یکی هستند این دو تا، رویکرد تکمیلی که این دو مکمل و منفصل هم هستند و رویکرد طیفی که ما این رو بیشتر قابل دفاع دانستیم این که اینها به صورت طیف در هم تنیده بشوند یعنی از هم گسیخته نیستند ولی درجاتش بسته به اینکه ما به سمت تعلیم یا تربیت حرکت کنیم این ها متفاوت خواهند بود

و سرانجام مفهوم اساسی تعلیمات اسلامی را به این صورت بیان کردیم که تعلیم و تربیت در دیدگاه قرآن بیشتر یک تعاملی است بین معلم و شاگرد در جهت اینکه تحولاتی در وجود شاگرد در درجه ی اول و وجود معلم هم در درجه ی دوم رخ بدهد. چون معلم هم با کاردرتدریس خودش باید یک تکانی بخورد یک دگرگونی این عمل نمی تواند که یک عمل به اصطلاح عبثی باشه یا تکرار باشد برای خود معلم اما خب تحولات بیشتر در سمت مربی مورد نظر هست که بحث همان زیر ساختار را کردیم که هدف فرد باید مشخص باشد و شناختی که داریم نسبت به این هدف تامین بشود به صورت کلان بعد به صورت خرد می اید در لایه های پایین قرار می گیرد بعد برانگیختگی و انگیزشی که باید در فرد وجود داشته باشد اگر تربیت اسلامی رخ میده تجربه ی درونی باید حاصل بشود برای فرد، و التزام درونی که همان انتخاب گری انسان مهم ترین عنصر تو جریان تحول انسان محسوب میشود. الزام های بیرونی نمی توانند در واقع کار را تمام کنند.

البته کمک کار هستند ولی سرانجام باید الزام های درونی سر درآورند و این در حوزه ی زندگی بشر هم ملازمت قانون و اخلاق را میبینید که وجود دارد، ملازمت قانون و اخلاق، که قانون الزام های بیرونی را ایجاد می کند و اخلاق الزام های درونی را ایجاد می کند این ها با هم ملازم هستند ولی سرانجام ما آدمها می خواهیم که این با یک تحرک درونی پیش برود نه اینکه از بیرون او را بخواهند مرتبا هول بدهند. خب این یک مفهومی بود که از تربیت اسلامی هم مطرح شد. رابطه ی تزکیه و تعلیم هم بحث کردیم که مثل همان تعلیم و تربیت در زبان فارسی است تزکیه و تعلیم هم در اصطلاح قرآن وجود دارد و اینجا هم می شود همان رویکردهای سه گانه

وحدت و ... بررسی کرد و رویکرد طیفی رو ما اتخاذ بکنیم که تزکیه و تعلیم به صورتی در هم تنیده حضور دارند یعنی بدون هم نمی شوند و منتها درجات ممکن متفاوت باشه.

در رویکرد طیفی معلم در مقام تعلیم نمی تواند از عنصر تزکیه مبرا باشد یعنی معلم نمی تواند جنبه ی ارزشی در کارش نباشد دعوت به داشتن انگیزه ی سالم و درک اهمیت آن بدون تعلیم ممکن نیست یعنی اینجا باز جنبه ی اینکه تعلیم ضرورت پیدا می کند وقتی که تزکیه بخواهد اتفاق بیفتد و در حالت طیفی غلظت تعلیم و تزکیه در رابطه با قطب امری ممکن است یعنی غلظت آن متفاوت می شود بر حسب اینکه ما به جنبه های ارزشی داریم توجه بیشتر می کنیم و به جنبه های آگاهانه و مفهومی و تعلیمی و

در حقیقت دو قطب تعلیم و تزکیه در رابطه با مفهوم ربوبی شدن محو می شوند یعنی مفهوم اساسی اگر ربوبی شدن باشد این دو قطب دیگر دو قطبی هم در ان نادیده می شود.

خب حالا امروز می خواهیم پردازیم به بحثی که در واقع تحت عنوان سیمای انسان تربیت شده. انسان تربیت شده کیست؟ و ما در جست و جوی چه هستیم یعنی تلاش های تعلیم و تربیتی ما بر اساس تمام این مفاهیم که گفتیم این است که چه جور آدمی را ما بتوانیم ببینیم در انتهای تلاشهای تربیتی؟ حالا اگر یادتان باشد ما در یکی از جنبه های مسئله ی تعلیم و تربیت که بحث کردیم این بود که تعلیم و تربیت، نسبی یا مطلق بودنش مورد بحث است. آیا تعلیم و تربیت نسبی است یا مطلق است؟ که گفتیم به خاطر این پارادوکسی که درونش وجود دارد هر دو جنبه محتمل است، هم از سویی می شود گفت تربیت نسبی است، تربیت اسلامی داریم، تربیت لیبرال داریم، تربیت کمونیسم داریم اینها نشان می دهد که نسبیتی جریان دارد اما تعلیم و تربیت باید مطلق هم باشد یعنی یک اتفاقاتی باید درون آدم رخ بدهد که اگر آن اتفاقات رخ ندهد تحت هر عنوانی که باشد به درد نمی خورد، تربیت نیست و اینجا دیگه تربیت یک چیز واحد و ثابتی خواهد بود مثلاً فرض کنید ویژگی استقلال در وجود انسان است. انسان باید استقلال پیدا کند چون کودک وقتی متولد می شود همانطور که گفتم به لحاظ جسمی از مادر جدا شده ولی به لحاظ عاطفی و شخصیتی هنوز متولد نشده است. استقلال روانی

ندارد وابسته است به لحاظ روانی به مادر و پدرش. حالا در جریان تربیت باید این استقلال رخ بدهد یعنی انسان تربیت شده یک انسانی است که استقلال پیدا می کند و همانطور که تو بغل مادر دیگر نمی گنجد به لحاظ جسمی و به لحاظ فکری هم نباید بگنجد، به لحاظ روحی هم نباید بگنجد. اون باید یه آدم دیگری بشود رو پای خودش بایستد هم به لحاظ فکری و هم به لحاظ شخصیتی. خب حالا اگه این اتفاق در کسی نیفتد آن شخص تربیت نشده گیریم که اسمش تربیت اسلامی باشد، چه فرقی می کند؟! یعنی عنوان ها دیگر اینجا گویا نیستند. تربیت یک دگرگونی است در وجود انسان با یک مشخصه هایی که از یک عینیتی هم می توانند برخوردار باشند. و این نشان می دهد که تربیت یک جا نسبی نمی تواند باشد دیگر و هر نظام تربیتی اگر نتواند یک انسان مستقل را در آرمان های خودش تربیت بکند این نظام تربیتی ناقص خواهد بود و تربیت اتفاق نمی افتد. حالا اینجا ما وقتی داریم از سیمای انسان تربیت شده حرف می زنیم همان تحولات واقعی که در آدم باید اتفاق بیفتد مورد نظر و تربیت اسلامی است. یک تربیت فرقه و اینها نیست که بیاید بگوید که ما مسلمان هستیم برای خودمان میخواهیم اینجوری تربیت کنیم به شما چه ربطی دارد؟ اونم میگوید ما مسیحی هستیم یه طور دیگه تربیت می کنیم به شما چه ربطی دارد؟ ان هم بگوید که ما بودایی هستیم این که نمی شود، دقت می کنید، تربیت آدمی را به چه صورتی در می خواهد بیاورد و این باید اگه مثلاً منظور ما از تربیت فی الجمله یک رشد، یک تحول چشمگیر است حالا این باید اتفاق بیفتد با برچسب گذاشتن و عنوان گذاشتن که نمی شود دل خوش کنیم «**كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ**» تعبیری قرآن دارد فرقه گرایی را محکوم می کند بعد اگر قرار باشد هر حزب و گروهی بگوید ما منظورمان از تربیت این است «**كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ**» هر گروهی دل خوش به آن تعریف های خودش است. نه تربیت یک اتفاق واقعی است که در وجود انسان رخ می دهد، اگر رخ داد، تربیت رخ داده، اگر رخ نداد تربیت رخ نداده و این جنبه ی تربیت خیلی مسئله ی مهمی است و آن موقع اشتراکات دیدگاه های تربیتی را می شود در اینجا جست و جو کرد و نمی شود که مثلاً ما فقط یک اسم بگذاریم بگوییم که ما این را هر جور دلمان خواست تعریف می کنیم، یه چیزی در جهان در واقعیت آدمی باید

اتفاق بیفتد و هر برچسبی که (حالا اون برچسب ها و عنوان ها) هر کدوم از این ها که با این اتفاقات واقعی هماهنگ تر باشد آن به مفهوم تربیت بیشتر راه یافته و الا با اسم که کار درست نمی شود «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» چرا قرآن بت پرستی را محکوم می کند به خاطر چیه؟ به خاطر اینکه مثلاً بگه برای ما خوب است برای شما بد است!!؟ نه مسئله این که این بت ها این نام ها اسم های بی مسمایی هستند. نفوذ ندارند، تأثیر ندارند، «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» خداوند هستی که منشأ اثرگذاری موجودات بوده، خورشید را انرژی بخشیده است، ماه را نور بخشیده است و ... این خدا برای این نام ها سلطانی و نفوذی قرار نداده است اینجا اسم ها بی خاصیت هستند حالا میخواهید شما به پای بت بنشینید بگویید من قربونت بروم و ... اثری ندارد چون یک نام بی محتوا است. یعنی محکومیت بت پرستی از نظر اسلام یک محکومیت حزبی و قومی و این سخن ها نبوده است که بگوید مثلاً ما اینجا برای خودمان یک دکان و دستگاه درست کردیم شما برای خودتون، نه، بلکه مسئله این است که اینجا اثری باید حاصل بشود و اونجا اثری نیست «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» پس اگر ما می گوییم تربیت اسلامی، تربیت باید آن دگرگونی واقعی را نشان بدهد یعنی «أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» باشه. یعنی خدا برایش نفوذی و اثری را گذاشته باشد در عالم واقع و الا با اسامی که نمی شود دل خوش کرد بعضی وقت ها این اسامی می تواند حتی اسامی دینی هم باشد. چرا خداوند به اعراب گفتش که «لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ» چرا گفتش که «آمَنَّا قُلْ لَمْ تُوْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» اینها گفتند که ما ایمان آوردیم ما مؤمنیم، برچسب را گذاشتند بعد خداوند گفت به این ها بگویید، نه، شما ایمان نیاوردید، چون ایمان یک اتفاق در آدم باید رخ بدهد، برچسب نیست که بگذاریم اینجا بگوییم نه من مسلمانم، من مؤمنم، چرا اسلام را شاید بشود گفت «وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» چون اسلام همان ظواهر است؛ ولی تحول انسان که با ظواهر حاصل نمی شود.

تحول یک امر درونی است. «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» ایمان در قلب شما هنوز وارد نشده که روی زبان شما دارد می چرخد همینطوری و تا زمانی که در دل وارد نشود و در شما دگرگونی به ظهور نرسد در شما اتفاقی نیفتاده است. بنابر این دیدگاه اسلام در تربیت یک دیدگاه فرقه گرایانه نیست. ما هم بعضی وقتها در سندهایمان بد می نویسیم، می نویسیم که بله تربیت با قید اسلام.

باید توجه داشته باشیم که این فقط یک زنگوله نیست که ببندیم بگوییم با قید اسلامی، اسلام حرفش این است که این تربیت باید تحول آفرین باشد تا بشود تربیت، یک اتفاقی در وجود آدم باید بیفتد. همان طوری که عبادت خدا با عبادت بت باید فرق تکوینی داشته باشد. یعنی وقتی که شما دارید بت را می پرستید و از او درخواست می کنید جوابی نییاد، اثری وجود ندارد آنجا ولی وقتی که خدا را می خوانید این باید اثر داشته باشد و اگر اثر نداشت بدون تو هم یک بت پرستی. به اسم خدا داری یک بتی را می پرستی البته نفس تو می شود «اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» می تواند به اسم خدا هم تمام بشود چون کم نیستند کسانی که تجارت می کنند با اسم خدا.

خلاصه کلام اینکه تربیت اسلامی بیانگر یک تحول واقعی در انسان است و به هر میزانی که آن تحولات واقعی در انسان رخ بدهد آنجا تربیت هست، اسمش هم مهم نیست چه باشد. ما گاهی وقت ها می آییم یک خط کش می گذاریم بین خودمان و جهان می گوییم آن ها تربیت آنها لیبرال است به درد نمی خورد ما تربیت ما، اسلامی هست خوب است. نه، مسئله ی تربیت مسئله ی خط کشی نیست مسئله ی آن تحول است، یکی می تواند اسمش تربیت لیبرال باشد ولی در آن پنج اتفاق درونش از آن ۱۰ تا افتاده باشد حالا ۵۰٪ اسمش تربیت است، یکی هم که ۶۰٪ حالا ۶۰٪ است.

اینجوری نیست که با اسم، ما خودمان را ما دل خوش کنیم. حواسمان به این هشدار قرآن باشد که می گوید «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» ما ممکن اسمش را بگذاریم تربیت اسلامی چیزی هم از دورنش در نیاید، اسم

مدرسه یا کتابمان که اسلامی شد که تعیین کننده نیست. باید آن دگرگونی رخ بدهد. خب حالا من اینجا ۱۰ خصوصیت نوّشتم برای یک انسان تربیت شده که این اتفاقات دورنش بیفتد و تربیت اسلامی می خواهد که این اتفاقات در آدم رخ بدهد. به هر میزان که این اتفاقات بیفتد آن آدم دارد دگرگون می شود یه حدیثی را جلسات قبل به آن اشاره کردم سخنی از پیامبر هست که می فرمایند: **کافر سخی از مومن بخی؛** به ایمان نزدیک تر است». سخاوت یکی از همان اتفاق است، سخاوت وقتی که در وجود انسان کافر اتفاق بیافتد، سخی وابستگی ندارد به مالش راحت می بخشد و مهمان می پذیرد این الآن یک دگرگونی درونش رخ داده ۱۰٪ به ایمان نزدیک تر شده است. این، ولی آن کسی است که اسمش را گذاشته مؤمن بخیل است مشتش را بسته. این آدم وابسته است این آدم تحول پیدا نکرده. این به ایمان نزدیک نشده اصلاً؛ یک مقدار ما این نام گرایی را باید ببریم کنار، ما خیلی به اسم خودمان دل خوش کردیم ما مسلمانی ما تربیت اسلامی داریم، اسم ها باید با مسمی باشند بی مسمی باشند هیچ خاصیتی ندارند «**مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ**».

● حالا این تحولاتی که باید واقعاً در انسان تربیت شده رخ بدهد چیست؟

۱_ جسم آدم باید تحول پیدا کند. این بچه که متولد شده است اول جسم ضعیفی دارد، ناتوان در برابر میکروب ها، ضعیف نمی تواند، عضله ندارد. در جریان تربیتی این آدم، نیمی از وجودش بدنش است و این در هیچ تربیتی نباید مغفول واقع بشود. شما اگر تربیتی بکنید که این آدم جسمش را فراموش بکند و جسمش را نادیده بگیرد و اهمیت بهش ندهد این تربیت نیست. این آدم نیمی از وجودش دارد آب می شود، تحلیل می رود. مثل درختی می ماند که نیمی از شاخه هایش آویزان هستند و رشد پیدا نمی کنند. در نتیجه یک برنامه یی باید در تربیت هر انسانی باشد که این جسم سالم و قوی بماند این بخش مهمی در تربیت است و اسلام در تربیت خودش به این بخش کامل توجه می کند و به همین خاطر می تواند تربیت باشد. و لذا وقتی پیامبر اسلام ظهور کرد می گفت: **«لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ»** چون مسیحی ها قبل از اسلام یک گروه آمده بودند یک آئینی را برای خودشان آوردند و به تعبیر قرآن خودشان بدعت کردن **«رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا»** قرآن می گوید **رَهْبَانِيَّةً** در کار

مسیح نبوده است اصلاً هیچ پیامبری نمی آید از این کارها بکند خود مسیحی ها درست کرده بودند برای خودشان، اینکه گفته بودند ممکن تحت نام دین آدم بیاید یک نظام تربیتی درست کند که واقعاً نیست. الآن قرآن دارد میگوید **رَهْبَانِيَّةٌ** یک برنامه غلط اینکه یک سری آدم بروند در دیر بشینند دور از ماجراهای انسانی و آنجا عبادت کنند، بعداً حداقل یک چیز بخور و نمیر دیگه و فقط عبادت کنند، نه؛ می گوید شما این بدن تو بخش مهمی از وجودت است تو باید بلند بشوی بروی در زندگی با مردم باشی ازدواج کنی، کار کنی، نان ببری آب بیاری. این نیست که بگوییم آقا شما اینها را ول کن فقط عبادت، اصلاً خدا عبادت نخواسته که خواسته که آدم بشوی یک بخش از آدم شدن این است که این بدنت را مراقبت کنی، چه غذایی بخوری، چه غذایی نخوری.

چرا در اسلام حرمت بعضی غذاها مطرح شده؟ به لحاظ تربیتی برایش نگاه کنید با عینک تربیت.

چرا بعضی چیزها خوردنش حرام است ؟ چرا مردار نباید خورد؟ چرا خون نباید خورد؟ چرا.... چرا شراب نباید خورد؟ چرا مال حرام نباید خورد؟ برای اینکه اینها یه اختلالی است در روابط جسمی انسان. غذا که در بدن می آید باید یک غذای پاکیزه و سالم باشد. آسیب نباید بزند به مغز و عصب و این خیلی مهم است، در نتیجه همه چیز را نباید خورد، هرچیزی نباید خورد، این ها سبک زندگی در تربیت باید خودش را نشان بدهد. وقتی آدم نشست سر سفره، چی می خورد، چقدر می خورد؟ این ها مهم در تربیت **«فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ»** به غذات دقیق باش و در اسلام آمده یک سری چیزها ،خوردنش را حرام کرده به خاطر اینکه این ها آسیب می زنند به بدن انسان و بدن انسان مگر از روح انسان جداست؟! وقتی که این تار و پود در هم تنیده اند پس بنابر این در هم تنین می افکنند و باید هر دو طرف مراقبت بشود این که جسم در تربیت اسلامی مهم تلقی شده **رَهْبَانِيَّةٌ** گوشه گزینی وجود ندارد، آدم باید غذا بخورد **«مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ»** بروید قشنگ زینت، زیور، خوشگل، مرتب، چه کسی حرام کرده اینهارا یا غذاها رو، کی حرام کرده، غذاهای طیبات را، برای کاربرد در قرآن هست **«وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»** کی حرام کرده، غذاهای پاکیزه ی خوب بروید بخورید کیف کنید. این

بخشی از زندگی انسان باید لذت ببره از غذا. این عرفان بازی هایی که گاهی به اسم اسلام است که میگویند نخورید و ... حالا یه خاطره یی هم بگویم از زمان انقلاب ما شنیده بودیم امام خمینی (ره) وقتی می خواهد هندوانه بخورد رویش نمک می ریزد که شیرین نباشد یک موقع کامش را بگیرد ما تعجب می کردیم! که یعنی چی!!! بعد از مدت ها اخیراً خانواده اش گفتند که همچین چیزی نبوده این اصلاً دروغ، تکذیبش کردند. «مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» بروید غذا بخورید، غذاهای خوب بخورید،

غذاهای مغزی بخورید، بدن آدم باید پرورش پیدا بکند و البته ورزش هم باید بکنید، نرمش هم باید بکنید.

بدن مسئله ی مهمی است در تربیت اسلامی و این باید کاملاً خوب نگه داشته بشود. و البته ما در این زمینه خیلی وضعمان خوب نیست تربیتمان خراب است، وضعمان خراب است بچه هایمان چه می خورند؟ برنامه غذاییمان چیست؟ اصلاً ورزش داریم؟ در روز ما باید همونجوری که نماز میخوانیم ورزش هم بکنیم، چطور نماز می خوانید واجب است ولی ورزش واجب نیست! ورزش هم واجب است، به لحاظ تربیتی الآن پزشکان دارند میگویند دیگر اگر آدم روزی یک ساعت پیاده روی نکند(حداقل برای پیرمردها و پیرزن هاست) بدنش آسیب می خورد. غذایش درست هضم نمی شود، گوارش مشکل ممکن پیدا می کند و... .

خلاصه ما باید مسئله ی جسم را دقیق و جدی بگیریم و همین مسئله ی روزه، روزه تا مرز سلامت، نمی تواند مرز سلامت را درنوردد. جسم آنقدر مهم است اگر شما احتمال بدهید که این روزه معده ی شما را زخم می کند نباید بگیرید آن موقع حرام می شود روزه و بنابر این، این حکم الهی که روزه است مرزش سلامت است، اگر خواست از این مرز بگذرد باید متوقفش کرد آنقدر مهمه جسم در اندیشه ی اسلامی. به دلیل اینکه جسم بالاخره اگر نگوییم مرکب روح باید بگوییم تار و پود به هم تنیده است که این خیلی مهم و تأثیرگذار است.

پس آدم تربیت شده به لحاظ جسمی باید سالم و قوی باشد، پارامترهایش را باید بسنجد حالا امروزه دانش پزشکی و ... به کمک ما می آید و دقیق تر مشخص می کند که سلامت و قدرت جسم چگونه می شود تأمین بشود.

۲_ ویژگی دوم غرایز متعادل. ما یک سری غرایز هم داریم، غرایز جنسی، غرایز خوردن داریم، غرایز خوابیدن داریم و حالا این غرایز گذاشته شدند که یک جسم بتواند به نیازهای خودش به موقع و به طور جامع پاسخ بدهد منتها در این ها می شود افراط و تفریط کرد. غرایز به خاطر آن لذتی که دارند، منطق غریزه لذت است وقتی آدم غذا می خورد لذت می برد، می خوابد لذت می برد، لذت جنسی و ... خب این ها منتها به خاطر این لذتی که دارند می شود در آن افراط کرد آدم بیش از حد غذا می خورد، بیش از حد می خوابد و

این ها موجب می شود که آدم تواضع وجودیش به هم بخورد در حالیکه اصل غریزه به خاطر این بوده که حیاطی حفظ بشود و پاسداری بشود و تأمین بشود ولی به خاطر اون منطق لذتی که دارد می تواند ما را به کجروی وادار می کند پس بنابراین باید انسان تربیت شده اینجوری دیده بشود که بتواند این غرایز مختلف را در حد تعادل و توازن نگهداری بکند. غذا بخورد نه زیاد زیاد نه کم کم، لذت جنسی داشته باشد نه افراط نه تفریط، خوابیدن نه افراط نه تفریط. در حدی که نیاز برآورده بشود و این حیات بتواند منطق خودش را ادامه بدهد و پیش برود بنابراین هر گونه افراط یا تفریط در غرایز این ها به لحاظ تربیتی آسیب زا هستند.

ما این جا الآن بخشنامه صادر نمی کنیم داریم می گوئیم اثر، اثر که باید در انسان گذاشته باشد و اثر مطلوب باشد و اگر هم بخشنامه یی صادر می شود به خاطر این اثر باید باشد یعنی به پشتوانه ی این اثر. یعنی این دارد تو را تخریب می کند پس پرهیز کن ، این دارد تو را می سازد پس این را به کار بگیر. این هم می شود مقوله ی دوم و لذا باز «**لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ**» اینجا می آید چون این راهبان یکی از کارهایی که نمی کردند چه بود؟ ازدواج نمی کردند، می گفتند که مسیح گفته بروید فقط خدا رو عبادت کنید ولی در اسلام نه، باید ازدواج بکنید، زندگی طبیعی خودتان را داشته باشید، نیازهایتان را برآورده بکنید اما حد اعتدال را در این غرایز باید نگه داشت.

۳_ خداگرایی و معنویت، انگیزه های متعالی، حالا این انگیزه های غریزی که اینها افقی هستند، یک سری انگیزه ها هم عمودی هستند رو به آسمانند، غرایز افقی هستند یعنی ما روی زمین پخش می شویم پهن می

شویم. یک بار با خوردن، یه بار با خوابیدن و ... یه سری هم در انسان انگیزه های متعالی وجود دارد و انسان به سوی آسمان توجه پیدا می کند حالا این هم باز یک بعدی از وجود انسان نگریسته می شود اگر آدم فقط به بدنش برسد بعد از مدتی ممکن است احساس بی معنایی بکند، بخور و بخواب و بلند شو بعدا حالا که چی؟! آدم احساس می کند که یک خلأ در وجودش هست این خلأ معنویت یک خلأ مهمی است در دنیا spirituality جستجو بکنید، ببینید چقدر درباره ی این در دنیا نوشته می شود. خب این الآن در قرن ۲۱ هستیم ما یعنی بعد از خیلی حرف ها که زده شده در دنیا که دین به درد نمی خورد و ... ولی این را که از در بیرون می کنیم از پنجره می آید تو. به اسم spirituality یعنی معنویت، این نشان می دهد که آدم نیازهای رو به آسمان را دارد حالا به اسم های مختلف هم ممکن گفته بشود ولی جوهره ی احساس نیاز به معنویت در انسان وجود دارد و این را باید پاسخ بدهد تربیت یک نظام تربیتی باید برای قسمت معنوی انسان هم برنامه داشته باشد و سنجش داشته باشد البته همانطور که گفتم تربیت یک حرکت عاملانه و درون خیز است. الآن در مدرسه های ما به اسم معنویت کارهای اشتباهی انجام می شود مثلاً نماز بخوانید بچه ها یا لا بروید نمازخانه هرکی بیرون باشد نمره انضباطش کم می شود و خب این که معنویت نمی شود.

در معنویت آن چیزی که جوهره ی اساسی هست واقعاً توجه و تعلق خاطر و انگیزش درونی است این چیزهای ظاهری هم که در نماز گذاشته شده این ها هم مثل جسد یک روح است، روح اصلی عبادت عبودیت است، توجه به خداست اگر آن نباشد پیامبر در جایی فرمودند که کسانی که نماز می خوانند و توجه ندارند مثل کلاغی هستند که نوک می زنند رو زمین. این سجده نیست مثل نوک زدن روی خاک است مثل یک کلاغ. خب ما آنقدر تو این رابطه ی ظاهر و باطن عبادات، آنقدر روی ظاهر فشار آوردیم در مدارسمان که باطن اصلاً فراموش شد، فقط بیان تو نمازخانه که جناب ناظم خیالش راحت بشود که مدرسه ی ما نماز برگزار می شود. گزارشم که بدهیم دیگه خیالمان راحت است. من یک بار در یک مرکزی رفته بودم چندین سال پیش وقت نماز شده بود و ... بعد یک نفر گفت یا لا بروید به سمت فلان بعد یکی گفت آقا من وضو ندارم گفت نه برو تو عیب ندارد برو تو

این دنبال چه است؟ که مثلاً آنجا فقط پر بشود، آن ظاهرینی متأسفانه هست در نظام تربیتی ما، ولی حقیقت معنویت، آن قلبی است که باید توجه داشته باشه و الا نمیخواهم بگویم ظاهر مهم نیست اما ظاهر به تبع باطن مهم می شود و اگر فقط ظاهر باشد که به درد نمی خورد.

خدا را خلاصه باید زیبا و تو دل برو ترسیم کنیم. تو دل برو باید باشد، دوست داشتنی و جذاب، یه خدای زیبا، بله خداوند زیباست این زیبایی رو نشان بدهیم ما یک خدای بدریخت، کج خلق، خشن، تازیانه به دست و ... این خدا نیست که.

«فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَّصْنُوعٌ مِّثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ» حضرت امیر در نهج البلاغه می گویند که یک سری از این خداها که شما دارید خودتان درست کردید اصلاً خدا نیست که مصنوع شما هستند «فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَّصْنُوعٌ مِّثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ» یعنی بیخ ریش شما هستند «مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ» زبان عامیانش می شود این یعنی شما یک چیزی درست کردید برای خودتان به نام خدا، کج و کوله این به درد خودتان می خورد. این خدا نیستش که. خدا باید زیبا جلوه داده بشود چون زیبا هست اگر شما نقاشی ان را کشیدید خوب بکشید. باید قشنگ دربیاید چون خودش قشنگ است، بد در آمد بذارید در کیف خودتان مال خودتان، خودتان درستش کردید. پس این سؤال مطرح می شود که ما این بعد معنوی را که خدا در اسلام مطرح شده به عنوان الله این الله باید زیبایش نموده بشود، ما همش این جهنم را برداریم علم کنیم بترسانیم بچه ها را این خدا می شود؟! تازه ما توجه نکردیم که این جهنم و آن بهشت این ها چی هستند؟! آیا واقعاً خدا می آید جهنم درست کند یعنی مثلاً یک محوطه ی بزرگی را چون خیلی آدم هستند که می خواهند جهنم بروند مثلاً یک کره ی مخصوص جهنم باید درست کند بعد چقدر هیزم می خواهد اونجا برای سوزاندن، چون مدتش طولانی است حسابش را بکنید، چقدر هیزم چقدر سوخت، مگر خدا بیکار است، خدا خیلی مقتصد و دقیق حساب می کند، خدا حسابگر است، نمی آید این کارها را بکند، چکار می کند؟ این کار را می کند که جهنم شما خود شما هستید، انرژی هسته ای هست از هسته ی

درونتان سرچشمه می گیرد یعنی خدا جهنم بر پا نمی کند انسان ها هیزم جهنم خودشان هستند «فَاتَّقُوا

النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ» از آن آتشی آدم باید بترسد که هیزمش آدم است، آدم هیزم جهنم است با همین

آدم خودش می سوزد، عمل هر کسی می شود آتش جاننش یا نوش جاننش هر کدامش عمل خوب کرده باشد

عمل بد کرده باشد. حالا ما بر می داریم این فیلم را قیچی می کنیم جهنم را قیچی می کنیم از وسط می

گذاریم جلوی مردم، می ترسند؛ کل فیلم را بگذاریم تماشا بکنند، جهنم خودتی، کارهایی که می کنید این ها

می آیند دور و بر تو جمع می شوند به صورت یک هیزم یا به صورت باغ و بستان، حالا خدا این وسط چه گناهی

کرده که شما خداتو زشت می کنید. با عذابش و با آن داستان ها این تحریف خداست (تحریف، منحرف کردن)

خدا هیچ موقع نمی آید کسی را اذیت کند. خدای مهربان واقعاً می آید کسی را اذیت بکند به کسی ظلم کند!!!

«لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا» من به اصطلاح خودمان به سر سوزنی به شما ستم نخواهم کرد این سخن خداست

«لَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا» به اندازه ی سر سوزنی من به شما ظلم نمی کنم. بعد ما خدا را معرفی می کنیم یک

موجودی که جهنم را درست کرده که مارها و عقرب ها و آتش ها... بله، ممکن است چنین چیزهایی باشند اما

این ها همان چیزهایی هستند که شما درست کردید ای آدم ها.

وقتی یک معلمی یک دانش آموزی را تحقیر می کند این چقدر زشت این کار بخواهیم نقاشی بکنیم چی در

می آید این کار مثلاً نتیجه آن چیست؟ جز یک مار افعی است که این معلم یک مار افعی است که می خواهد

نیش بزند به یک طفل معصوم؟! این می شود عکسش. این طوری است داستان جهنم و نه اینکه خداوند بیاید

این چیزها را درست بکند خدا نه کار بد می کند نه کار زشت می کند **«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا**

أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» کل بدی ها از خودت سرچشمه می گیرند خدا منشأ بدی نیست که، خدا یک

نور **«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»** خدا نور است در این نور تاریکی وجود ندارد، زشتی وجود ندارد پلشتی

وجود ندارد. پس هر بدی که این کدورت ها و تاریکی ها از عمل ما آدم ها سرچشمه می گیرد، فردی و جمعی.

حالا ببینید پس ما در معرفی خدا چقدر اشتباه می کنیم. بر می داریم جهنم را می بریم سر کلاس می گوئیم بچه ها جهنمی هست، چنین هست و ... بچه ها می ترسند از خدا، نه؛ ما باید از خودمان بترسیم چون خدا اصلاً ترس ندارد. از چه چیز خدا باید ترسید؟! خدا ترس ندارد. خدا سرتاسر مهر و محبت و زیبایی هست. بنابر این، این خداگرایی و معنویت که ما در تربیت اسلامیمان هست البته رویش خیلی تأکید می کنیم ولی متأسفانه تحریف می کنیم. **«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»** خدا را آنچنان که باید نشناختم. ما باید آن ترسیم قیافه ی درست را انجام بدهیم اگر درست انجام بدهیم انسان به سمت این زیبایی حرکت می کند. کاریکاتور خدا که ما درست می کنیم این به درد نمی خورد این وحشت آفرین است و خدا نیست **«فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَّصْنُوعٌ مِّثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ»** خیلی باید کار کنیم، در تربیت اسلامی اینجا به شدت می لنگیم. ما در معرفی خدا دچار انحراف شدیم. چگونه خدا را معرفی کنیم یکی از سؤالاتی است که شما محققان باید روشی آن کار کنید. وقتی یک چیزی نور است چگونه بتوانیم معرفیش کنیم؟ ما چرا ظلمت ها را به پای نور نوشته ایم؟!

ویژگی چهارم انسان تربیت شده این است که عالم و عاقل باشد. انسانی می خواهیم تربیت شود که از علم و از عقل برخوردار باشد. علم یعنی آگاهی در این دنیا چقدر مجهولات هست، چقدر پیچیدگی ها هست؟! خیلی فراوان. و انسان ها در طول این تاریخشان سعی کردند یک گوشه هایی از این علم را فراهم بکنند. انسان تربیت شده باید به این علم ها مسلح بشود. هر قدر که علم در انسان بیشتر باشد از لغزش در امان خواهد بود. بعد تتمه ی علم هم عقل است، عقل البته با این علم مناسبتی دارد یعنی این که علم آدم زیاد بشود امکان اینکه عقل زیاد بشود هست البته ضرورتاً نه ولی یک خوراک است، خوراک می تواند رشد بدهد. البته اگر بد استفاده بکنید می تواند آدم را مریض بکند. علم برای عقل مثل خوراک است برای یک ارگانیسم. اگر من خوراک را به تناسب و به خوبی استفاده بکنیم آن موقع آن ارگانیسم شروع می کند به رشد کردن عقل هم افزایش پیدا می کند. **«وَمَا يَعْزِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ»** کسانی که عالم هستند می توانند این تعقل را کنند ولی علم خیلی مهم است در عقل ورزی انسان.

عقل ورزی یک قدرت سنجش دقیق و همه جانبه است. منتها عقل ورزی یک قدرت سنجش دقیق و همه جانبه است. سنجش ها می توانند یک بعدی باشند، مثلاً شما بگویید که من اگر دکترا بگیرم، حقوقم زیاد می شود. خوب بله این یک سنجش است، دو دو تا چهار تا. بروم دکترا را زودتر بگیرم، بدهم به رییس اداره و حقوق جدید را بگیرم. محاسبه می کند. اما اینگونه از خودش سؤال نمی کند که حالا این دکترای فکستنی که ما گرفتیم چه دردی را می خواهد دوا کند از این جامعه. گیرم که حالا حقوق ما را هم زیاد کرد، مگر راه دیگری نبود برای اضافه کردن حقوق؟ این سنجش همه جانبه می شود. من بیایم اینجا هشت سال، هفت سال، چهار سال حالا به هر حال، فرض کنیم چهار سال. چهار سال بدوم و بدوانم یک عده ای را که برسم به یک جایی که هیچی و آبی و جایی نیست. یک سراب است.

خوب این سنجش وقتی همه جانبه است این را می گویند عقل. آدم عاقل نمی آید برود یک PHD پیزوری بگیرد به خاطرش کلی پول هم خرج کند که آن کاغذ را بگیرد و تکان تکان بدهد و بعد یک حقوقی هم... یا مثلاً پزی بدهد برای دیگران، این آدم عاقل نیست که. پس عقل یعنی سنجش همه جانبه. ولی آن سنجش های یک جانبه و جانبی اینها هم بهش می گویند عقل، ولی این عقل ابزاری است به اصطلاح، عقل ابزاری.

یعنی به عنوان اینکه ابزار کار را می خواهد درست کند. ولی عقل به معنای دقیق کلمه یک نوع سنجش همه جانبه است و انسان عاقل، یک انسانی است که به خاطر همین جامع الاطراف بودن ارزیابی خود آسیب نمی بیند. و همانطور هم که آن جلسه هم اشاره کردم کسانی که در جهنم دارند وارد می شوند، از قولشان در قرآن بیان شده که «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» ما اگر گوش شنوایی داشتیم برای شاید علم کسب کردن، یا عقلمان را به کار می انداختیم اقلأً، چون آدم سواد هم نداشته باشد عقل که می تواند داشته باشد چه بسیار بی سوادانی که علم ندارند، عقل دارند و یک محاسبه همه جانبه می توانند بکنند و بعد یک تصمیم عاقلانه در زندگیشان می گیرند. اینجا می گوید که من اگر تعقل می کردم وارد جهنم نمی شدم. انسان عاقل به جهنم نمی رود. انسان ابله به جهنم می رود.

البته در احادیثی داریم «**أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبَلَّه**» یعنی بیشتر بهشتیان ابلهان اند. اما این نمی‌تواند به این معنای تحت اللفظی اش باشد. باید یک معنی دیگری داشته باشد. مثلاً اینکه دیگران او را ابله بپندارند چون آدم‌ها بعضی وقتها از بیرون طوری داور می‌شوند توسط خود آدم‌های ابله یک طور داور خرابی می‌شوند. ولی ممکن است آدم‌های خیلی پیچیده ای هم باشند. می‌گن که آدم ساده ای است مثلاً ولی اینها درست ارزیابی نکردند بعضی وقتها. دقت می‌کنید؟ این است که گاهی اوقات ما یک کسی را ابله می‌دانیم ولی این آدم رستگار است، این آدم پیچیده است ما داریم درست ارزیابی نمی‌کنیم. شاید اگر این حدیث صحیح باشد، فقط به این معنا می‌تواند صحیح باشد و آلا مگر بهشت جای آدم‌های ابله است؟ پس چرا این آیه می‌گوید «**لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ**» خوب این آیه متعارض می‌شود و آیه بر حدیث حاکم است همیشه. حدیث باید تابع آیه باشد، بالعکس که نمی‌تواند باشد.

بر این اساس ما باید علم و عقل را هر دو را در تربیت با آنها کار کنیم. یکی از آن چیزهایی که ما تعامل می‌کنیم با دانش‌آموز ما در جریان تعاملی همین است. تعامل و داد و ستد علم و عقل است. علم و عقل باید داد و ستد شود. یعنی ما باید علم را بیاوریم و سطمان بگذاریم. ما بگوییم آنها گوش کنند. بحث کنیم، این رفت و آمد انجام شود که آن جنبه تلقینی هم ما در علم نداشته باشیم این خیلی مهم است. کلاس یک معلم باید پربار باشد از علم. اگر یک معلمی برود سر کلاس و حرفی برای گفتن نداشته باشد، این کار تربیتی خودش را درست انجام نمی‌دهد. و روزی نباید باشد که معلم می‌رود سر کلاس و حرفی برای گفتن نداشته باشد. بخواهد برود حرف تکراری بزند، حرف معلوم بزند، این الآن کارش را درست انجام نمی‌دهد. «**وَيْلٌ لِلْمُطَفِّينَ**» کم فروشی دارد می‌کند. معلم وقتی که می‌آید سر کلاس باید دیشب اینقدر مطالعه کرده باشد، فکر کرده باشد با یک حرف حسابی بیاید سر کلاس. در هر کلاسی ما باید بیاموزیم. علم باید درونش باشد. این یک قسمت کار است و بعد هم در خود علم آموزی هم همان‌طور که عرض کردم فرد باید درک کند، منطق سخن را درک کند تلقین ما نباید بکنیم حرف‌هایمان را به دیگران. لذا جای سؤال و جای بحث همیشه باید وجود داشته باشد. یک کلاس

خوب، کلاسی نیست که فقط معلم بگوید و برود، معلم نباید از سؤال کردن بچه ها ناراحت شود. حتی از بحث کردنشان، البته با حفظ آداب و ادب! ولی بحث کردن حق دانش آموز است. باید چالش کند با معلم. اصلاً باید تشویق کنیم اگر در یک کلاس چالش نشد باید شک کنیم این کلاس یک چیزیش می شود.

بعد خودش باید آن آتش چالش را بیفکند و دامن آنها را به اصطلاح بسوزاند. کلاس سرد و خاموشی که کسی نه سؤالی کند نه بحثی کند معلوم می شود که اشکالی در آن هست. بنابراین این جریان علمی در کار تعلیم و تربیت خیلی مسئله مهمی است. ما نباید کلاسمان بی بار باشد، نباید تلقینی باشد، نباید از بحث کردن برکنار باشد، اینها خیلی مسائل مهمی است که بتواند ایجاد شود. بعد عقل ورزی را ما باید در خودمان و دیگران پرورش بدهیم.

ویژگی عقل ورزی چیست؟ یکی از مهم ترین ویژگی های عقل ورزی، انسجام است. انسجام یعنی همه جانبه را وقتی شما می بینید، اجزای مختلف باهم بخوانند. وقتی که نخوانند این علامت این است که عقل آنجا پاره سنگ برداشته است. انسجام، حالا انسجام بین چه و چه؟ یک انسجام درون فکری ما داریم، یعنی یک منظومه فکری باید سر و ته آن با هم بخواند. مثل یک مقاله شما در نظر بگیرید، یک مقاله شما وقتی که می خوانید، مقاله وقتی منسجم است که اولش چهار تا ادعا کرد پایان آنها را جواب داده باشد. نه اینکه یکی را یادش برود مثلاً. این عده انسجام حداقلی است. حداقلی اش این است که ما سه تا سؤال مطرح کردیم یکی از سوالها یادمان رفته است. این انسجام ندارد. بدتر از آن چیست؟ این است که یک چیز را مطرح کنیم و خلافتش را بگوییم. یعنی آخر مقاله بگوییم، شما که گفتی الف، ب است، حالا می گویی الف، ج است؟ این تناقض است، این تعارض است. یک مقاله خوب، مقاله ای است که سر و ته آن با هم همخوانی داشته باشد، تعارض و تناقض و تضاد و فراموشی و اینها درونش نباشد. این می شود یک جور انسجام، انسجام درون فکری است. خوب این خیلی مهم است البته. که آدم بتواند یک ذهن استدلالی خوبی داشته باشد و منطقی و مغالطه نکند، همینطور که در منطق می گویند دیگر منطق، دانستن و به کار بستن بسیار کمک می کند که ما استدلال هایمان دقیق باشد.

اما یک سطح بالاتر از انسجام چیست؟ بین فکر و عمل که خیلی مورد تأکید قرآن هم هست، «**أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ**» چرا حرف هایی که می زنید، خودتان عمل نمی کنید؟ و کارهایی که نمی کنید برای دیگران توصیه می کنید؟ این یک انشقاق وجودی است. نه یک انسجام وجودی. این علامت بی عقلی است. مگر انسجام علامت عقل نیست؟ کسی که سخنی بگوید و کار دیگر بکند، آن کار دیگر بکند به قول حافظ، این آدم وجودش شقه شده، عدم انسجام دارد و همین علامت بی عقلی اش است. و در قرآن این را خیلی قشنگ تصریح کرده که «**أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» این **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؛ اینجا آمده خیلی جای تأمل دارد «**أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ**» مردم را به نیکی و خوبی و اینها دعوت می کنید و خودتان را فراموش کردید. خودتان چه؟ **أَفَلَا تَعْقِلُونَ** نمی خواهید عقلتان را به کار بیندازید؟ این عدم انسجام علامت بی عقلی است. چطور ممکن است یک انسان عاقلی کسی را توصیه به کاری کند بعد خودش پرهیز کند از آن کار. این عدم انسجام است. این بی عقلی است. بنابراین یک معلم وقتی که دارد سر کلاس دانش آموزان را توصیه می کند باید حواسش جمع باشد چیزی را بگوید که خودش انجام می دهد یا می خواهد انجام دهد حداقل. اگر انجام نمی دهد یا نمی خواهد انجام دهد باید سکوت کند. ما منبر نباید برویم برای دیگران که پی در پی به دیگران «**اوصیکم بتقوی الله**» ولی خودمان هیچی. «**اوصیکم**» پس نفسی چه؟ خودت را هم باید توصیه کنی و اینجاست که عاقل بودن خیلی مهم است. اینکه قرآن می گوید آدم عاقل جهنم نمی رود، خیال می کنید به همین سادگی عقل به دست می آید؟ عقل خیلی پیچیده است. این عدم انسجام خودش یک نوع علامت بی عقلی است و زیاد پیش می آید در جریان تربیت، چون در جریان تربیت، معلم الگو است دانش آموزان خیال می کنند این کیست، از بیرون نگاه می کنند، این هم کم کم باورش می شود که کسی هست. چند بار به او گفتند که آقا/خانم شما چقدر باسوادی، چقدر فلانی، این هم باورش می شود. بعد هیچی خیال می کند. نه این باید مراقب باشد که انسجام وجودی خودش را حفظ کند در درجه اول.

چطور ممکن است که آدم به قول حضرت امیر می گوید که: من نمی آیم شما را هدایت کنم به بهای افساد نفس خودم. اصلاً نمی شود، کی آدم فاسد باشد بعد بتواند اصلاح ایجاد کند؟ اصلاً نمی شود. این است که اول آدم مراقب وجود خودش باشد و آن انسجام را در خودش رعایت کند خلاصه تأمین عقل یکی از کار های مهم تربیت و در عین حال دشوار ترین است. باز علامت دیگر عقل این است که ما سو گیری نباید داشته باشیم. حب و بغض ها مانع عقل اند. حب و بغض مانع عقل ورزی است. « **حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُغْمِي وَ يَصِمُّ** » مراقب دوست داشتن ها و دشمنی هایمان باشیم. الان اگر که یک دوست شما یک حرف مفتی بزند می گوید به به چه حکیمانه بود، چون دوست خودمان است، از خودمان است. ولی دشمنان یک حرف حکیمانه بزند، ولش کن به درد نمی خورد، اینها همه حرف هایشان همین طوری است. این آدم عاقل از این حرف ها نمی زند هیچ موقع. آدم عاقل از دوستش سخن بی اساس شنید، می گوید درست صحبت کن. حرف مفت زن. این می شود. آدم عاقل به دوستش باید بگوید و از دشمنش اگر شنید می گوید که احسنت، حرف درستی بود. این آدم عاقل است و الا اگر ما بخواهیم دوست بازی و اینها در آدم را از عقل دور می کند و ما به شدت گرفتار این مسئله هستیم.

این تحزب که در جامعه ما است، تحزب به معنای منفی کلمه، یعنی گروه خودمان باشند از آنها تعریف کنیم، آن طرفی باشد حالا دشمن مان هم نیست یک گروه رقیب است بنده خدا بعد هی می زنند تو سر مال مردم. نه شما ای واقعا ستایش باید کرد انسان آزاده را که می گوید آقا این حرف غلط است، هر کسی گفته و این حرف هم درست است هر کسی که گفته. « **اُنْظُرْ اِلَى مَا قَال، وَ لَا تَنْظُرْ اِلَى مَنْ قَال** » برای چه گفته؟ برای اینکه عقل خودم رشد کند. سعی کنیم که کوتاه نگاه کنیم سرمان را بگیریم پایین که سخن را ببینیم، سخنگو را نبینیم. سرمان را بلند کنیم کی گفته نه. فقط به خود سخن. « **يَغْضُوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ** » نگاه نکنید به سخنگو، چشممان را کوتاه کنیم به خود سخن. این شرط عقل است و الا اگر بگوییم که به نظر شما این حرف چگونه است؟ بعد می گوید که اول بگو ببینم چه کسی گفته؟ تا ندانید که چه کسی گفته نمی توانید ارزیابی کنید. خوب این نشان می دهد عقل نداری. و ما باید اینطوری بچه هایمان را رشد دهیم.

الآن در جامعه ما خوب شخصیت هایمان مهم اند. شهید مطهری چنین گفت، یک دفعه ذهن فرد بسته می شود و نمی تواند فکر کند. شهید مطهری گفت چه کارش کن. علامه طباطبایی، صاحب المیزان، اینها مانع عقل ورزی اند. سر کلاس بگوییم که آقای الف می گوید چنین و آقای ب می گوید چنان. نظر شما چیست بچه ها؟ بگذارید آزادانه بتوانند فکر کنند. اگر ما بگوییم که شهید مطهری دیگر چه کسی جرئت می کند؟ فکر آنجا حرکت نمی کند. و اینها اشکالات ماست. تحقیق حالا یک چیز جالبی توی این روال گزارش های تحقیقی هست که حالا البته ما درستش نکردیم ولی این یکی از آن کار های عاقلانه است که می گویند شما در گزارش تحقیقی باید القاب را باید حذف کنید. دکتر و مهندس و شهید و اینها ما نداریم که. گزارش تحقیقی، یک اسم خالی، والسلام. برای چه این را گفتم برای اینکه تحت تاثیر شخصیت فرد نشویم. جناب استاد عالی مقام؛ چهار تا پنج تا کلمه بچینیم آنجا بعد چنین می گوید.

باید همه را حذف کنیم فقط مطهری، ۱۳۹۵؛ تمام شد. مطهری همین. این برای چیست؟ برای اینکه ما در جریان تحقیق نباید دیگر القاب و اینها را مطرح کنیم باید ببینیم صحبت چیست. البته اگر فرد را در یک جای دیگری از او تقدیر کنیم، آنجا می گوییم که جناب استاد فلان، اشکالی هم ندارد. ولی وقتی من دارم فکر می کنم، دارم تحقیق می کنم، اینجا نباید تحت الشعاع قرار بگیرم. اینجا باید فقط بتوانم راجع به مطلب فکر کنم و به این ترتیب این می تواند زمینه عقل ورزی ما را فراهم کند.

۵- یکی از ویژگی های انسان تربیت شده اخلاقی بودن است. اخلاق یک سری کارهایی است. ببینید رد امانت، یک کار اخلاقی است. ما اینجا نیت ها را فعلاً می توانیم نا دیده بگیریم. کارهای اخلاقی مهم اند. نیت هم البته مهم است ولی خود کارهای اخلاقی مهم اند، یعنی آدم ها یاد بگیرند امانت را به صاحبش برگردانند. الان بچه ما مثلاً می گوید که این خودکار در کیف تو است. مال کیست؟ مال دوستم است. حتماً فردا به او برگردان. این الآن دارد یاد می گیرد که این مال فرد دیگری را باید به او بدهد. یا مثلاً فرض کنیم که **« وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا »** با مردم درست صحبت کنید. اهانت آمیز صحبت نکنید. این خودش مهم است. صرف نظر از نیت شما.

این آیه نگفته نیت را درست کن، می‌گوید «**وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا**» کلمات خوب به مردم بگویید. اهانت نکنید به آدم‌ها. کلمات زشت به کار نبرید. سخن خوب بگویید. این مهم این است و قص علیهذا. روابط اخلاقی با انسان‌ها، با انسان‌ها، قرآن نگفته که «**قولوا للمؤمنین**» که، گفته «**وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا**» هر آدمی را شما با او صحبت کردید مؤدبانه صحبت کنید. محترمانه صحبت کنید. این اخلاقی است. اخلاق در یک انسان تربیت شده بخش مهمی از تربیت را تشکیل می‌دهد. یک انسان بی اخلاق تربیت نشده است اسمش می‌خواهد مسلمان باشد یا هرچه باشد. و یک انسان با اخلاق تربیت شده است. این بند را تأمین کند ۱۰٪ را دارد. بند بعدی ۲۰٪، بند بعدی ۳۰٪، به همین ترتیب.

اخلاق همانطور که گفتم بعد از خود رفتارها که مهم‌اند، کم‌کم آن الزام درونی هم باید در افراد رشد پیدا کند. یعنی بخواهند خودشان نه اینکه با دیکته ما. ما در دوران کودکی یک سری عادات ایجاد می‌کنیم، لازم است ولی این عادت‌ها کم‌کم استحاله پیدا کند و الزام درونی باشد، نه اینکه با تنبیهات ما بخواهیم، با تنبیه کسی اخلاقی نمی‌شود.

۶- یکی دیگر از ویژگی‌های تربیت، عواطف و هیجانات متعادل انسانی است. عواطف و هیجانات،

متعادل، یعنی چه؟ یعنی ما از غم دیگران غمگین بشویم، و از شادیشان شاد بشویم، متعادل. یک موقع است که شما اصلاً می‌بینید که الان می‌گویند که فلان جا یک بمب انداختند، پانصد نفر کشته شدند. انگار نه انگار که اصلاً اتفاقی افتاده است. خوب حالا دیگر... این باید انسان را محزون کند یا متأثر شود اینجا واقعاً. پانصد آدم کشته شده آنجا؟ بیگناه. آدم وقتی خبر را می‌شنود باید مقداری محزون شود. نشود، معلوم می‌شود که به لحاظ عاطفی و هیجانی این آدم اشکال دارد. این تربیت شده نیست. البته از آن طرف هم حالا ما دورها را هیچ طورمان نمی‌شود، نزدیکها ما را بیچاره می‌کند. حالا مثلاً بچه خودمان را فرض کنیم فوت کند، آقا را بیابید جمع کنید دیگر. افتاد از همه زندگی و کار و افسرده شد و گرفتار شد و... اینجا هم مقداری خودت را جمع باید بکنی. یعنی ما اینجا هم باید مواظب باشیم که خودمان را کنترل کنیم و این غم ما را از پا نباید دریاورد. یک

انسانی که هیجاناتش اینقدر نوسانات شدید داشته باشد که مثلاً با مرگ فرزندش یا همسرش یا مادرش یا هر نزدیکی، بیاید و دیگر اصلاً تعطیل شود موجودیت اش. اسلام این را نمی‌خواهد. اسلام یک آدمی را می‌خواهد که تسلط داشته باشد بر هیجاناتش. برای همین است که می‌گوید که وقتی که مصیبت به او می‌رسد می‌گویند چه؟ «**إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**» با نگرستن به مبدأ و غایت جهان خودشان را جمع می‌کنند. می‌گویند که این کاروان موجودیت انسان ها از خدا سرچشمه گرفته و به آنجا هم دارد می‌رود، پس چه باک؟ این جهان بینی باید انسان تربیت شده را بر هیجاناتش مسلط کند. آدم وقتی که احساس کرد که مرگ نابودی است آنطور به هم می‌ریزد. ولی اگر احساس کرد این مرگ یک پل است، البته پل لرزانی است از این پل‌هایی که روی دره کشیده اند، تکان تکان می‌خورد آدم وحشت می‌کند. بله اینطوری است ولی از آن که رد شدید آن سمت دوباره باغ و بوستان است و زندگی ادامه دارد. مرگ مخلوق خداست «**خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ**» خیلی آیه عجیبی است. پس وقتی مرگ مخلوق است معدوم نیست، عدم نیست. یکی از مخلوقات خداست. و اینجوری می‌شود که در اندیشه اسلامی می‌آیند مرگ را می‌گذارند توی زندگی. کدام بزرگتر است، مرگ یا زندگی؟ کدام در کدام باید قرار بگیرد؟ ظرف های کوچک را معمولاً در ظرف های بزرگ می‌گذارند دیگر، نه؟ ظرف کوچک در ظرف بزرگ. مرگ بزرگتر است یا زندگی؟ زندگی، مرگ کوچک است. مرگ باید توی زندگی قرار بگیرد. چرا مرگ کوچک است؟ چون خدا که منشأ هستی است خودش حیات است «**الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ**». منشأ حیات کجاست؟ خداست، خود خدا زنده است ولی خود خدا مرده نیست. مرگ یکی از مخلوقات خداست. مخلوق بزرگتر است یا خالق؟ خالق بزرگتر است. خدا خودش زنده است و هرگز مرده نیست. «**الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ**» مرگ اصلاً در خدا راه ندارد. خدا یک چیزی درست کرده به نام مرگ و یک کارهایی می‌کند با آن. پس بنابراین وقتی در هستی شناسی ما زندگی است که می‌جوشد و این است که اصل است. بعد مرگ مثل یک عکس می‌رود در قاب عکس قرار می‌گیرد. قاب عکس زندگی است. عکس مرگ است. این را باید بگذاریم درون آن.

این را ما در تربیت اجتماعی باید ایجاد کنیم فرد در مورد مرگ باید درست فکر کند. اگر فکر کند مرگ نابودی است وحشت است چه و چه، خوب این آدم را داغون می‌کند. به لحاظ هیجانی هم دیگر نمی‌تواند خودش را جمع کند. ولی به این کمک ما می‌توانیم آن هیجانانگیز را، بنابراین هم غم ها و هم شادی ها باید مهار شده باشند تا این انسان بتواند تربیت شده باشد.

۷- **گرایش زیبایی شناختی پالایش یافته.** باز زیبایی همانطور که در بحث خدا گفتم دیگر تکرارش نکنیم از این می‌توانیم زودتر رد شویم.

۸- **تسلط بر امیال درونی و تحریکات بیرونی.** یک انسان تربیت شده وسوسه پذیر نباید باشد. کلمه وسوسه در فرهنگ اسلامی خیلی کلمه جالبی است. وسوسه، تحریک. یک سری تحریکات از درون آدم می‌شود که نفس، خودش آن را تحریک می‌کند. در مقابل وسوسه انسان باید مقاومت کند. انسان تربیت شده وسوسه پذیر نیست. مقاوم است. یک سری از وسوسه ها هم از بیرون می‌آید. آدم ها ما را تحریک می‌کنند. چون شیطان دو جور داریم، شیطان انسی داریم و شیطان جنی داریم. بعضی آدم ها هم شیطان اند، آدم را تحریک می‌کنند.

بزنش، فلانش کن، پدرش را در بیاور، او کیست تو چه کسی هستی؟ هی آدم را وسوسه می‌کند و آدم تحریک می‌شود بعد می‌رود کار بدی انجام می‌دهد. آدم تربیت شده باید اینها را بگیرد و رویش فکر کند. دعوت زیاد می‌شویم ما از ناحیه شیطان و اطرافیان و محرکان و اینها ولی انسان تربیت شده باید این دعوت نامه ها را بگیرد بگذارد روی میز و یکی یکی بررسی‌شان کند، این را پرت کند کنار، آن را قبول کند، آن را رد کند و این انسان می‌شود انسانی که اسیر نفسش و اسیر اطرافیانش نیست.

۹- **اهل مروت و مدارا با دیگران باشد.** یعنی اینکه همان شعر سعدی هم که دارد « با دوستان مروت با دشمنان مدارا» ما با دشمنانمان هم در تربیت اسلامی می‌گویند که با این دشمنانتان هم در یک سطحی از مدارا باشید. یعنی در آخر، درست است که ما با دشمن وقتی می‌جنگیم خوب می‌جنگیم. جنگ، جنگ است دیگر.

ولی آخر سر آدم دلش به حال اینها باید بسوزد که این بیچاره دچار توهم شده و آمده من را از بین ببرد. حالا اگر من بر حق باشم فرض کنید. خوب اگر او ناحق است، یک لایه ای از به اصطلاح دل سوزی در انسان تربیت شده است. کینه در وجود انسان تربیت شده به عمق استخوانش نمی‌رسد. همانطور که خداوند قهرش مغلوب مهرش است. قهر خدا یک چیز واسطی است، بنیادی نیست. آن چیزی که بنیادی است، مهر است. در تربیت این است.

در تربیت باید قهر ها مغلوب مهر باشند. «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ» این در تربیت باید باشد. پدر و مادر تندی شان با بچه و تنبیه شان نباید فراتر از مهرشان باشد. در یکی از جنگها که حضرت امیر در این جنگ ظاهراً شرکت داشت، داشتند می‌جنگیدند، شمشیر می‌زدند و می‌کشتند. بعد اگر درست یادم مانده باشد، کنار حضرت امیر یکی از یارانش که شاید مالک بوده، الآن دقیقاً یادم نیست، این یک مرتبه پیش روی اش دشمن خیلی زیاد می‌شود، همینطور که داشتند دشمنان را می‌زدند کنار، یک دفعه می‌رود جلو تر، یعنی دشمنانرا بیشتر درو می‌کند. بعد که جنگ تمام می‌شود برمی‌گردند عقب، حضرت امیر به ایشان می‌گویند که فلانی، تو می‌دانی که چرا رفتی جلو و من عقب ماندم؟ می‌گوید نه، مگر چه بود؟ امام علی می‌گویند که من نگاه می‌کردم به دشمنان که اگر پدرشان آدم خوبی بوده سلاله شان، نمی‌کشتمش، ردش می‌کردم ولی تو همینطوری چشم بسته داشتی درو می‌کردی، به خاطر این رفتی جلو. آدم یعنی وقتی با دشمنش هم دارد می‌جنگد، اگر درون این دشمن کورسویی از نور را ببیند او را نگهداری می‌کند، پشتیبانی می‌کند. در صحنه جنگ از چطور انسانی امکان پذیر است، جنگ آدم ها را وحشی می‌کند. نمی‌توانند ببینید چه اتفاقاتی می‌افتد. طرف وقتی که مثلاً برادرش را کشتند، هم ردیفش را کشتند، اصلاً خون دیگر جلوی چشمش را می‌گیرد. همه را از دم تیغ می‌گذرانند. چه انسانی می‌تواند اینجا اینطور عمل کند؟ این انسان تربیت شده خیلی والاست. پس در جایی است که ما با دشمنان هم حتی در یک لایه نهایی، آدم دشمنش را حتی ممکن است دعا کند. که خدا او را هدایت کند. این از آن چیزهایی است که در تربیت اسلامی یافت می‌شود و انسان را شگرف و پیچیده می‌کند.

خوب سخن اینجا هم زیاد است من دیگر نقد سنت های اجتماعی را نمی توانم بگویم. آخرین نکته اینکه واقع بینی و حرکت در محدوده واقعیت ها یکی از ویژگی های انسان تربیت شده است. واقع بینی آرمانگرایی تخیلی درما نباید وجود داشته باشد واقعیت ها را حد و حدود خودمان و دیگران را ببینیم. در آن حد و حدود ما حرکت ها را ارزیابی کنیم. یک بچه ای ممکن است در شرایط فقر و گرفتاری قرار دارد و نمی دانم خانواده چنین و چنان، شما چه انتظاری از او دارید؟ انتظار ما بر حسب وسع باید باشد. من کلمه وسع را که آن جلسه هم گفتم، وسع یکی از مفاهیم مهم قرآنی است، یعنی میدان عمل. ترجمه اش کنیم میدان عمل.

میدان عمل آدم ها مختلف است بر حسب ژنشان، بر حسب تربیت کودکان، بر حسب تاریخشان و جغرافیایشان و الی آخر. میدان عمل آدم ها متفاوت است ولی هر انسانی بر اساس میدان عملش باید انتظار داشته باشیم و ارزیابی کنیم. اگر اینطوری نباشد این تربیت ظالمانه می شود. فراتر از وسع وقتی که ما بخواهیم و انتظار داشته باشیم ظلم ایجاد می شود. خوب من عذر می خواهم که امروز وقت شما را هم اشغال کردم ولی چون به هر حال دیگر آخرین جلسه بود شما بنده را عفو کنید که حرفم را لاقلاً به یک آخری رسانده باشم و دیگر حالا در خدمتتان هستیم از طریق ایمیل و جاهای دیگر هم می شود ارتباط برقرار کرد که سؤال و جواب داشته باشیم به هر حال خیلی خوشحال شدم که در این ماه مبارک رمضان توفیق داشتیم چهار جلسه بحث تربیت در قرآن را داشته باشیم و امیدواریم که خداوند شناخت قرآن را برای ما با دقت و صحت فراهم کند و در پرتو آن هم بتوانیم تربیت مناسبی داشته باشیم.

و السلام.